

دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

«زندگی هیچ ارزشی ندارد ولی ارزش هیچ چیز به اندازه زندگی نیست.» آندره مالرو

از دست دادن عزیزترین در یک تصادف و یا از دست دادن سرمایه یک عمر زحمت... این دست به خودکشی زدن فقط در زندگی یکبار می تواند اتفاق بیفتد و اگر بموقع به داد این شخص ناامید برسند باصطلاح آبدیده میشود و با کمک های دارو و روان درمانی دیگر هرگز اینکار را تکرار نخواهد کرد.

نوع دیگر خودکشی وقتی است که بعضی از افراد به علل مختلف ضعف مکانیسم های دفاعی روانی هر بار در مقابل مشکلی قرار می گیرند به آن دست می زنند، به عبارت دیگر در مقابل هر گونه

سختی یا شکست کوچک (که بنظر آنان بزرگ میرسد) طاقت نیاورده تنها راه چاره را فرار از ماجرا تصور می کنند. بدون پیشبینی اثرات آن بر روی دوستان و یا خانواده و بدون توان تجزیه و تحلیل واقع بینانه از مسئله و چاره جوئی دست به خودکشی می زنند.

شخصاً افرادی را دیده ام که ۱۴ تا ۱۵ بار در زندگی خود دست به خودکشی زده اند و تنها موقعی از این بلا نجات یافته اند که با کمک روان پزشکان یا روانشناس ها و غیره به علل تکرار شکست هایشان در زندگی واقف شده اند و از آن پس زندگی خوب و آرامی را شروع کرده اند.

خودکشی می تواند یکی بیماری عمیق روانی باشد که به علت خلل در فعل و انفعالات شیمیائی در مغز ایجاد میشود. یعنی نوعی افسردگی بنام «ملانکولی» به معنی لغوی صفرای سیاه که در آن بیمار همه زندگی و آینده خودش را سیاه و وحشتناک دیده با احساس گناهی عظیم خود را مسئول آن دانسته فکر می کند وجودش نه فقط برای خودش بی فایده است بلکه باعث بدبختی نزدیکانش نیز میباشد و از آن بدتر اینکه این آینده سیاه با مرگ او از عزیزانش دست بردار

۱۵ ساعت راه کم نیست. آری ۱۵ ساعت زمانی است که از نیس سوار هواپیما شده ام تا با یک هواپیما عوض کردن در زوریخ به لس آنجلس برسم. طول می کشد ولی چه می شود کرد؟ از قدیم گفته اند هر که را طاووس خواهد جور هندوستان کشد. دیدن نوه ها، خانواده و دوستان به رنج مسافرت می ارزد. خوردن و نوشیدن و کمی مطالعه، خدا را شکر درازی زمان را کوتاه تر می کند ولی بقیه وقت را چگونه باید گذرانید؟ شانس من این است که خلوت کردن با خود را دوست دارم. مسافرها را از یاد می برم و اقیانوس اطلس را نادیده گرفته به ژرفای اقیانوس بیکران اندیشه هائی که لابلای یاخته های مغزم در دورانند فرو

می روم و در کوچه پس کوچه هایش به گردش می پردازم. فاجعه هواپیمای لوفت هانزا که در آن ۲۵۰ نفر مسافر بی گناه قربانی جنون یک کمک خلبان شده در چند لحظه یک دنیا از آرزوها و نقشه های زندگانی پیر و جوان و کودک و زن و مرد نابود شد. بیاد می آید.

به آخرین لحظات زندگی در آن هواپیما می اندیشم و ترس و وحشت مسافرانی که مرگ واقعی را در پیش خود دیده اند! تجسم می کنم وحشت خلبانی که با همه توانش سعی می کند کمک خلبان را به باز کردن آن در لعنتی وادار سازد و ناامید با ضربه به در فریاد بیهوده می زند بچشم می بینم.

در مورد این فاجعه چیزهای زیادی گفته و نوشته شده. فکر کردم در دنباله مصاحبه ای که با روزنامه «نیس - ماتان» داشتم چند سطری نیز برای خوانندگان پیام بنویسم.

خودکشی یکی از شگفت ترین اعمال انسان هاست که با اینکه با اصل تنازع بقاء مغایرت کامل دارد از آغاز بشریت تاکنون در تمام تمدن ها و همه کشورها وجود داشته است.

ساده ترین خودکشی وقتی است که انسانی تحمل یک فاجعه بزرگ ناگهانی و غیر قابل پیشی بینی شده را ندارد، مثل



گفته و نوشته خواهد شد آنقدر زیاد است که فدا کردن جانشان در این «معامله» چندان پریها نیست.

کمک خلبان لوفت هانزا نمونه این دسته از بیماران است. او پاداش خود را در تصورش با تجسم شهرت پس از مرگش بدست میآورد و از آن مست می شود.

خودکشی تروریست های انتحاری را می توان تا حدی به این گونه بیماری نزدیک دانست. چرا که آنان «دیگران

ناشناخته» را که مسئول بدبختی های خود می دانند به امید بهشت معبود برای خویش به دیار عدم می فرستند. جانشان در راه رسیدن به این آرزو ارزش چندان ندارد. دوست دیرینه ام دکتر هوشنگ حاجی خانی در رابطه با این مقاله به واقعه ای اشاره کرد که من از آن کاملاً ناآگاه بودم و خاطره این کمک خلبان را تداعی معانی میکند و آن از این قرار است که در سال ۳۵۶ قبل از میلاد مردی بنام اروسترات در روزی که مقارن با تولد اسکندر بزرگ بود معبد ارتمیس در یونان را به آتش کشید، به امید آنکه مشهور شود و نامش سر زبانها بیافتد. وقتی در

دادگاه انگیزه منحوسش برملا شد به زبان آوردن نام او برای همگان ممنوع و جرم شناخته شد؛ ولی می بینیم که هنوز پس از هزاران سال نام او مانده ولی نام سازنده این معبد را کسی نمی داند.

سوالی که پیش میآید اینست که آیا میشد این کمک خلبان را به موقع معالجه کرد و از مرگ ۲۵۰ انسان بیگناه پیشگیری کرد؟ آری - اولاً این بیماران بعکس پارانویاک قابل معالجه هستند ولی بهر حال آنطور که من در جراید خواندم این پرواز بنا بود آخرین پرواز کمک خلبان لوفت هانزا باشد که متأسفانه این یک پرواز اضافی بود.

این افراد با کمک با دارو و روان درمانی مانند تروریست های انتحاری قابل معالجه اند بشرط آنکه بموقع به آنها برسند و با زمان کافی به آنها معنی این جمله «آندره مالرو» عضو آکادمی فرانسه و وزیر فرهنگ دوران دوگل را بفهمانند که گفت: «زندگی هیچ ارزشی ندارد ولی ارزش هیچ چیز به اندازه زندگی نیست.»

آوریل ۲۰۱۵

نخواهد بود بنابراین او نه فقط خود را میکشد بلکه از روی «عشق و دلسوزی» زن و فرزندان و حتی سگها را که دوست میدارد اول می کشد تا آنها را از بلایا و درد و رنجی که در انتظارشان میباشد نجات دهد. این بیماری خوشبختانه گرچه از خطرناک ترین بیماریها است ولی اگر بموقع به بیمار برسند با داروهای بسیار عالی که امروزه وجود دارد او کاملاً معالجه می شود و از پزشکان و دور و بری هایش سپاسگزار خواهد



بود. شاید ماجرای قلعه مصادا را بتوان تا حدی از نظر فلسفی با این نوع خودکشی دسته جمعی نزدیک کرد یعنی «شیمعون برکوخبا» با علم به اینکه پس از تسخیر قلعه توسط رومیان ساکنین آن به اسارت و بردگی برده شده در خواری و ذلت کشته خواهند شد، پس بهتر دانست که با خودکشی از این فرجام، رهایی یابند.

خودکشی دیگری وجود دارد که در بیماری پارانویا دیده میشود ولی افراد مبتلا به این بیماری هرگز تا خود را مجبور نبینند دست به اینکار نمی زنند. در این بیماری شخص خود را پاک و منزله دانسته دیگری و یا دیگران را ناپاک تصور میکند. برای

نجات از دست این گروه که از نظر او انگل های جامعه هستند دست به کشتار آنان می زند ولی اگر خود را یکباره گرفتار دید آن قدر بی غیرت است که حاضر نیست به دست دشمن بیافتد و محاکمه شود در این صورت ممکن است دست به خودکشی بزند که نمونه منحوسش خودکشی هیتلر و یاران اوست. پارانویاک ها هرگز حاضر نمی شوند به روان پزشک یا روانشناس مراجعه کنند. آنان فقط مشتری وکلا هستند.

اگر پارانویا را یک روی سکه تصور کنیم، روی دیگر سکه، بیماری روانی دیگری است که به آن «پارانویای احساسی» میگویند. مبتلایان به این بیماری فکر می کنند دیگران آنها را آنطور که باید دوست ندارند و قدرشان را نمی شناسند. خودبزرگ بینی کاذبی دارند که در حقیقت پرده ای برای پوشانیدن عقده حقارت آنهاست و علت شکست های راستین یا تصویری خود را در قدرناشناسی و بی لیاقتی دیگران می دانند. آنان حاضرند برای انتقام این «نادانی و بی لیاقتی» دیگران را بکشند حتی اگر به قیمت نابودی خودشان تمام شود. خوشحالی و شغف آنان از تصور آنچه بعدها در باره آنها